



## د خپلواکی او غلواکی جگړې، درې متن

(قسمت ۲)

لیکوال: ډاکتر رحمت ربي خیرکیار

برگردان به درې: سیستانی

### ۳- جنگ برضد «غلواکی» (سقاوی) درکلات شروع شد:

یارمحمد خان وزیري که در آن زمان غند مشر بود، از شاه جوی به خواست امان الله خان پای پیاده به عزم جلب حمایت مردم وزیرستان حرکت کرد (۱۵ حمل ۱۳۰۸ (۴ اپریل ۱۹۲۹). و ۷ روز بعد (۲۲ حمل ۱۳۰۸) مطابق [۱۱ اپریل ۱۹۰۸] [۱۱ اپریل ۱۹۲۹)، به وزیرستان رسید. و طور پنهانی با بزرگان و مشران وزیرستان شمالی و جنوبی دیدار کرد تا برضد «غلواک» (بچه سقو) به طرفداری امان الله قیام کنند. در «وانه» مسجد بزرگ قوم خوجلخیل حیثیت مرکز وزیرستان را داشت [جرگه قومی در آن دایرشد]. پیرمرد همزالله اخوند هم در این جرگه که بزرگان وزیري و مسید (مسعود) برای تصمیم گیری جمع شده بودند، نیز اشتراک داشت. پس از خطبه مولوي عتیداگل خان، یارمحمد خان وزیري در سخنرانی خود بر وضعیت سیاسی افغانستان و امان الله خان روشنی انداخت و پیغام امان الله خان را به حاضرین جرگه قرائت کرد.

بعد از آن جنرال یار محمد خان وزیري رهسپار بومی گردید و در آنجا در مهمانخانه خانجانخان ککه خیل پنهان گردید. و این آوازه را انداخت که اقوام وزیر و مسید پلان او را رد کرده اند بنابراین او هم مجبور شده است به افغانستان پناه ببرد. و این آوازه را برای غافل کردن انگلیس ها بکار برد. در تاریخ اول ثور ۱۳۰۸ شمسی [۲۱ اپریل ۱۹۲۹] تقریباً شش هزار لشکر مسلح قومی با نواختن «دهل و اجرای اتن» بسوی افغانستان به حرکت افتادند. بعد از انجام اتن ملا فضل الدین مشهور په شهزاده یک سخنرانی هیجان انگیز ایراد نمود و برای لشکر دو سفارش مهم نمود: یکی اینکه درهواداری از امان الله خان «در این خدمت عظیم سهیم میگردند» و دیگر اینکه «تلاش میکند که از طریق جرگه مخالفین شاه را به طرفداری خود ایستاده کند». پس از آن انگورخان، دلبازخان، زنگی خان و هفتی خان، هر یک از لحاظ عسکری بر سه نکته مهم ذیل تاکید ورزیدند:

۱) بزرگ و خان هر قوم، قوماندان قوم خود است؛

۲) «ما بزرگان حاضر و غایب قوم وزیر و مسعود، جنرال یارمحمد خان وزیري را بحیث جنرال [جنرال] تمام

لشکرهای قومی انتخاب کرده ایم»

۳) «تا فتح کامل کابل، تحت قیادت او روان خواهیم بود.»

### ۴) شکست لشکر امان الله خان در غزنی:

امان الله خان باید طبق وعده منتظر لشکر وزیرستان همتانجا [شاه جوی]؟ باقی میماند. قریب شش هزار لشکر وزیرستان به اورگون رسیدند تا بر ضد بچه سقاوی در غزنی بجنگند. مگر قبل از اینکه به غزنی برسند، مطلع شدند که لشکر قندهاری امان الله خان شکست خورده و دوباره به کندهار برگشته بودند. بنابراین لشکر وزیرستان هم در تاریخ ۴ ثور ۱۳۰۸ ش [۲۴ اپریل ۱۹۲۹] راهی برمل وزیرستان شدند.

محمّدنادرخان که در ماه حوت ۱۳۰۷ [مارچ ۱۹۲۹] از فرانسه به قصد پشاور حرکت کرده بود، از آنجا خود را به پکتیا رسانده بود. در پکتیا دوبرادرش ( کرنیل شاه ولیخان و کرنیل شاه محمود خان) با او بودند تا مردم را برضد بچه سقو جمع کنند. نادرخان و برادرانش برضد بچه سقاو بودند، مگر نادرخان موقف خود را اعلان نکرده بود که سقوط حکومت سقوی را برای خود میخواست یا برای امان الله خان؟ جنرال وزیرى به این نتیجه رسید که یک بار دیگر لشکرهای قومی وزیر و مسید(مسعود) را بدور خود جمع کند و رژیم سقاوی را سقوط بدهد. «سپه سالار محمّد نادرخان و برادرانش در مدت چهارماه در پکتیا قادر نشده بود که ۴۰۰ نفر از تمام جنوبی به دور خود جمع کند»، و به دلیل تعداد روز افزون سقاویان در پکتیا از «یک منطقه به منطقه دیگر در حال دویدن و فرار بود.»

جنرال وزیرى دربرمل با بزرگان و سران قومی جرگه و فیصله کرد و این بار با شش و نیم هزار لشکر مسلح داخل پکتیا گردید، به این نیت که اول بر مرکز نظامی اورگون حمله کند و بعد به استقامت کابل حرکت میکنند. لشکر وزیر و مسعود در اول جوزای ۱۳۰۸ شمسی [۲۲ می ۱۹۲۹] به اورگون رسید و در مقابل قلعه نظامی اورگون نزدیک (موبدی) توقف کرد. غوبد مشر سقاوی عبدالغیاث خان کوه دامنی و کنبدکمشر میرحسن خان چنداولی قوماندانان قلعه نظامی ارگون بودند.

در ساعت ده بجه اول جوزای ۱۳۰۸ [۲۲ می ۱۹۲۹] دهل حمله بر قلعه نواخته شد و با سرعت قلعه اشغال گردید. سقاویان، به جنرال وزیرى تسلیم شدند، و تمام بزرگان سقوی با جنرال وزیرى بغل کشی و خوش آمد گفتند. نادرخان در میان طایفه علیخیل قوم جاجی استراحت داشت. جنرال یارمحمّد خان وزیرى برای نادرخان خط فرستاد و اظهار کرد که برای دوباره برگشتاندن امان الله خان با تو یکجا بسوی کابل حرکت میکنیم. مگر جواب خط جنرال وزیرى «دوباره نیامد» [بزودی نرسید].

جنرال وزیرى شش و نیم هزار جنگجوی ورزیده در اختیار داشت، و سلاح و مواد خوراکه را از قلعه نظامی اورگون بدست آورده بود. مگر نادرخان و برادرانش نه سرباز و نه سلاح و نه پولی داشتند که با آن سرباز و سلاح تهیه کنند. آنها در میان طایفه علیخیل جاجی هم آرام نبودند، چرا که درخوست و خمکنی با تهدیدات سقاویان رو برو بودند. در چنین شرایطی نادرخان و برادرانش مجبور بودند به قومانده جنرال یارمحمّد خان وزیرى تن در دهند. پالیسی لشکر وزیرستان چنین بود: کوشش شود تا با طرفداران سقاو بجای جنگ از در دوستی پیش آمد صورت گیرد؛ از محمّد نادرخان و برادرانش دعوت شود تا در جنگ برای نجات کشور سهم بگیرند؛ و با فتح کابل، از امان الله خان دعوت شود تا دوباره به وطن برگردد و یا اختیار سلطنت به یکی از اعضای نزدیک خانواده امان الله خان سپرده شود. نادرخان به قوماندان لشکر وزیر و مسعود (جنرال یارمحمّد خان وزیرى) نامه ای با این مضمون فرستاد:

«عزیزان من! بزرگان و مشران قوم غیور وزیر و مسعود [مسیدو]، شجاعت و مردانگی شما در جنگ استقلال برای من معلوم شده است. امروز باز هم وقت نشان دادن غیرت و مردانگی شما رسیده است. اعلیحضرت غازی امان الله خان از دست یک سارق و قطاع الطريق به خارج فرار کرده است. هر گوشه وطن در آتش بی اتفاقی میسوزد. ننگ و غیرت افغانی از همه ما تقاضا میکند که با اتفاق و اتحاد خود وطن را از فتنه جاری نجات بدهیم. محمد نادر» - (صص ۲۳۸-۲۳۹)

## ۵) نقشه مشترک با نادرخان نا امید:

در ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۴۸ هق [۲۵ سپتمبر ۱۹۲۹=۳ میزان ۱۳۰۸] لشکر نجات به علیخیل خاخی رسید و در آنجا محمّدنادرخان که در «لباس افغانی» از چاونی بیرون آمده بود، از تمام سران و مشران قومی استقبال و با هریک آنها بغل کشی کرد و خوش آمد گفت. بزرگان دلیر و با غیرت قوم جاجی: (جاجی جانخان، سیدخان، سربلسندخان اولیپت خان) وعده سپردند که: سران قومی نان و غذای لشکر وزیرستان را بر ذمه خود میگیرند و به نوبت در خدمت شان میباشند. بدینسان بزرگان غیرتمند قومی مصارف آنوقه لشکر را قبول کردند. بعد از ادای نماز

شام ، نادرخان به استراحتگاه خود رفت، و پس از نمازخفتن، سران نظامی را برای جرگه نزد خود خواست. سران نظامی به محل اقامتگاه نادرخان رفتند و در آنجا محمد نادرخان در بیرون (چونی) از آنها دست بر سینه استقبال کرد. در این جلسه سران نظامی کاملاً درک کردند که محمد نادرخان «سخت نا امید» است زیرا او در مدت شش ماه نتوانسته بود که در جنوبی حتا «۴۰۰ مرد جنگی» به دور خود جمع کند.

### ۶) امضاء پیمان با محمد نادرخان به هدف گرفتن سلطنت برای امان الله خان:

په وکالت از بزرگان جنرال یارمحمد خان وزیري که قوماندان جنگ نجات بود، به محمد نادرخان چنین گفت: «سپاه سالار صاحب! این جنگجویان دلیر و با غیرت ... خاص به اعتبار آن فرمان اعلیحضرت غازی امان الله خان اینجا جمع شده اند که در تاریخ ۱۲ حمل د ۱۳۰۸ [۱ اپریل ۱۹۲۹] در شاه جوی به من توسط وزیر صاحب عبدالاحد خان سپرده شده بود.» (صص ۲۵۰-۲۵۷). بعد از این سخنان، عبد الله خان مداخلیل برادر ملک زنگی خان مداخلیل به «سپاه سالار» گفت: جنرال یارمحمد وزیري «همان چیزی را بیان کرد که بزرگان ما برآن عهد و پیمان کرده اند.» مجلس با این فیصله پایان یافت که فردا جرگه خواهیم کرد.

فردا ۲۱ ربیع الثانی / ۱۳۴۸ هـ ق [۲۶ سپتمبر ۱۹۲۹ = ۴ میزان ۱۳۰۸ ش] در جرگه نجات، سران جنگ نجات و محمدنادرخان باهم در ۱۵ ماده تعهدکردند که یک چند تای آن این است: پس از نجات وطن قدرت به امان الله یا به یکی از اعضای خانواده اش تسلیم داده میشود ؛ تا بازگشت امان الله خان به کشور، محمد نادرخان بحیث کفیل مقام سلطنت اجرای وظیفه نماید ؛ ... از همین اکنون به تمام طرفداران سقوی اعلان عفو شود. مگربندیان جنگ تا زمان «نجات وطن» نگاه داشته شوند، و بعد «با عزت و احترام» آزاد شوند. پس از آن محمد نادر خان «با ما در قرآن امضا کرد که به تمام فیصله های .... جرگه گردن می نهد».

در روز پنجم میزان ۱۳۰۸ [۲۷ سپتمبر ۱۹۲۹] [لشکر] به دوبندی رسیدند. و کرنیل شاه ولیخان و همراهان وی به استقبال بیرون آمده بودند. شاه ولی خان پریشان بود که چطور با چهارونیم هزارلشکر [قبلا شش و نیم هزار ذکر شده. سیستمی] میتوان لشکرهفتاد هزارنفری بچه سقاو را شکست خواهیم داد؟ مگر جنرال وزیري به به او اطمینان داد که روحیه سربازان بچه سقاو را در پکتیا دیده است. خلمی خان منگل، زمرک خان خدران، ملتانی مولوی صاحب الله نوازخان (معلم لیسه حبیبیه) وحاجی نواب خان کاکا هم از نویسنده [جنرال وزیري] توصیف کردند ، و شاه ولیخان آرام شد. تلاش شاه ولی خان این بود که درسنگرهای کابل رهبری لشکر نجات را «بنام خود بنامد»، مگر این تلاش او برای [مشران لیبکرنجات] قابل قبول نبود، چرا که از جنگ استقلال یادگرفته بودند ( در جنگ استقلال محمد نادرخان خان فاتح تل اعلان شده بود): در آن زمان (۱۹۱۹) لشکر وزیر و مسید از انگریزان ۵۵ چونی و مرکز نظامی را گرفته بودند، مگر فتح تل بنام محمد نادر خان نامیده شد.

### ۷) جنگ کابل:

سردار شاه ولیخان در منزل جرنیل(جنرال) غلام حیدرخان مسکن گرفت. در تاریخ ۱۴ میزان ۱۳۰۸ [۶ اکتوبر ۱۹۲۹]، جنرال ولسی یارمحمد وزیري با لشکر خود در مقابل بچه سقاو قرار گرفت و بسوی سنگرهای بلند کابل پیش رفت و در همان روز جنگ را با سقاویان آغاز نمود و دیری نگذشت که چهار سنگر را از سقاویان گرفت. کرنیل شاه ولیخان در چهلستون دربار کرده بود، و سپاه سالار صاحب محمدنادرخان در جاجی در میان طایفه علیخیل، و من با جنگجویان و شکست یا فتح « و آنها منتظر خبر بودند. کرنیل شاه ولیخان قبل از اینکه به سنگرهای لشکر نجات سر بزند، با سورجرنیل [جنرال] سقاوی محمدخان ملاقات کرده بود. اینکه سور جنرال «چه چیز به او گفته بود، من از آن بی خبر بودم». سردار شاه ولیخان از چهلستون با بزرگان و مشران چون: (خلمی خان منگل)، (زمرک خان خدران) و (ملک جانخان) خاخی به سواری اسب به دیدار جنرال وزیري رفت، و «برای جنرال وزیري و رفقای او مایوسی و نامیدی تلقین میکرد».

جنرال وزیري فيصله نمود که «همان شب» به محاصره ارگ پردازد. در ساعت ۹ شب دهل حمله بر ارگ نواخته شد و لشکر نجات، در ساعت ۷ صبح به مرکز شهر کابل رسیدند. سه ساعت بعدیچه سقو را در ارگ محاصره کردند. در حالی که تمام سنگرهای بیرون ارگ بچه سقو را تخریب نموده بودند.

در روز ۱۸ میزان ۱۳۰۸ ش [۱۰ اکتوبر ۱۹۲۹]، سردار شاه ولی خان سوار بر اسب با پیره داران جاجی و گردیزی خود و با همراهی یک تعداد از سران قومی به کابل رسید، و برای ما مبارکی گرفتند کابل را داد. او آنقدر خوشحال بود که «ریش و روی هر قوماندان و مشر لشکر نجات را می بوسید.» یک کسی پسر دوساله او عبدالولی را نزدش آورد. «معتبرین شهر کابل همه در خانه های خود بودند و هیچکس را ندیدیم که برای ما فتح شهر را مبارکی بگوید.» مگر بجای آن، «تنها مردم فقیر کابل» از خوشحالی فریاد میزدند: «زنده باد فاتحین کابل... زنده باد غازی امان الله خان!».

با رسیدن کرنیل شاه ولیخان « معاریف کابل و سرداران از خانه های خود بیرون آمدند و هر کدام به شاه ولیخان گرفتن کابل را مبارکی می دادند و از دوره گذشته به او شکایت ها میکردند ». در همان تاریخ ۱۸ میزان ۱۳۰۸ [۱۰ اکتوبر ۱۹۲۹]، سردار شاه محمود خان از شوربازار کابل بسواری اسب در کنار دریای کابل به قرارگاه لشکر نجات رسید: از حد زیاد و ارخطا معلوم می شد. [در همین روز] محمد گل خان مومند، زمرد خان خدران، عبدالغنی خان گردیزی، مولوی الله نوازخان، شاه محمود خان او شاه ولیخان برای تبریکی نزد جنرال یارمحمد خان وزیري، آمدند.

نظر جنرال وزیري به رجال و مشران جنگ این بود که قبل از آنکه لشکرهای سقاوی از کندهار، مشرقی، جنوبی و شمالی به کابل برسد و مشکل ایجاد کند، باید هرچه زود تر بر ارگ حمله شود. «قبل از همه محمدگل مومند که صاحب فکر حساس بود) و بعد زمرد خان خدران( پسر ببرک خان مشهور) نظر جنرال یار محمد خان وزیري را تایید کردند. سپس دیگران نیز قبول کردند که در صبح روز ۲۰ میزان ۱۳۰۸ [۱۲ اکتوبر ۱۹۲۹] حمله بر ارگ آغاز شود. شاه محمود خان و شاه ولیخان « ظاهراً چیزی اظهار نه کردند» زیرا که خانواده های آنها در ارگ بندی بودند. طبق تصمیم گرفته شده فیر توپها بر ارگ آغاز شد و دود از داخل ارگ به هوا بلند گردید. (ناولی ترون، صص ۳۱۵ تر ۳۲۲).

#### ۸- پیغام بچه سقو به فاتح کابل و جواب سردار شاه ولیخان به او :

در تاریخ ۱۹ میزان ۱۳۰۸ ش [۱۱ اکتوبر ۱۹۲۹] ساعت نه شب حضرت آغاگل [محمدصادق] مجددی، برادر حضرت نورالمشایخ مجددی با دو نفر ملای و سردار علیشاه خان [پسر سردار سلیمان خان بن سردار آصف خان - محبوس در ارگ] بر اثر تقاضای شفاهی بچه سقاوی [بنابر مقاله اخیر دکتر کاظم درباره میرهاشم خان، حضرت مجددی حامل نامه ای از سوی پسر سقو به سردار شاه ولیخان بود. و سردار علیشاه خان را نیز از محبس ارگ با او فرستاده بود تا به شاه ولی نشان داده باشد که خانواده او در چنگ پسر سقو زندانی است. سیستمی] برای خواستن امان جان برای بچه سقو و خانواده اش سوار بر موتر با بیرق سفید از ارگ خارج شده به قرارگاه لشکر نجات وارد گردید. بزرگان لشکر نجات در میان خود جرگه کردند. در این جرگه محمدگل مومند، سردار شاه ولی خان، و سردار شاه محمود خان نیز حضور داشتند. جنرال یارمحمد خان وزیري تصمیم خود را به حضرت آغاگل مجددی و همراهانش واضح گفت که: به « قاتل ملت بچه سقاو»، امان و یا اجازه فرار داده نمیتواند. و علاوه نمود که تصمیم ما اینست که «قدرت را بزور از بچه سقو بگیریم و دستان خودش را در ارگ بسته کنیم...»

سردار شاه ولی خان فوراً « اجازه صحبت خواست و بصورت بسیار عاجزانه » چنین گفت : «جنرال یارمحمد خان وزیري، همان چیزی را گفت که در فکر و دل واحد تمام بزرگان و مشران ما خطور میکرد. اکنون ما با بچه سقو چطور جنگ کنیم؟ او در ارگ قرار دارد و خانواده ما زن و مرد و... در نزد او گروگان است. فشر از طرف

ما بر حبیب الله، زندگی خانواده ما را به خطر می اندازد. مگر باز هم بخاطر نجات وطن هر چیزی که بزرگان فیصله کنند، من و شاه محمود هم به آن موافقه داریم.»

جنرال وزیر در خاطرات خود مینویسد که: هر دو سردار پریشان و شکست خورده معلوم می شدند. «محمّد گل مومند که یک «مامور سابقه دار و شخصیت قومی هوبنیار و زیرک بود و هوا و روحیه جرگه را با دقت زیر نظر داشت»، پیشنهاد کرد که فیصله دادن امان به حبیب الله به دو سردار برادر (شاه ولی خان و شاه محمود خان) واگذاشته شود، به این دلیل که ناموس ایشان از طرف حبیب الله گروگان گرفته شده است. تمام بزرگان این پیشنهاد مومند را تائید کردند و سردار شاه ولیخان به بچه سقاوچین نوشت:

« برادرم حبیب الله! تو غاصب حکومت [سلطنت] افغانستان استی، و ملت مظلوم افغانستان از دست تو تکه تکه شده است، اکنون تو امان میخواهی. از طرف ما به شما امان است. با آل و عیال خود از دروازه شمالی ارگ به کوه دامن برو، به بیت المال و جبه خاتمه دست نزن.»

ساعت ده بجه شب بود که این نامه به حضرت اغاگل مجددی و دو نفر ملای سقوی تسلیم داده شد. حضرت اغا گل مجددی با دو ملای همراه [بشمول سردار علیشاه سین] به موتر خود نشست و بسوی ارگ حرکت نمود. چیزی کم یک ساعت بعد اعضای جرگه مطلع شدند که بچه سقاو از راه دروازه شمالی ارگ فرار کرده است. در همان تاریکی شب «از محبس حبیب الله [در ارگ] اعضای خانواده سپهسالار محمّد نادرخان، شاه ولی خان، شاه محمود خان، سردار اسد الله خان، و اعضای خانواده سردار علیشاه خان و برادر اعلیحضرت امان الله خان را کشیدیم». تا این زمان، محمّد نادرخان در منطقه جاجی پکتیا بود، امان الله خان از کشور بیرون رفته و برگشت او بصورت عاجل ناممکن بود. مگر محمّد نادرخان د با مشران لشکر نجات وطن، در قرآن تعهد و امضاء کرده بود که در صورت پیروزی بر سقاویان، سلطنت به «اعلیحضرت غازی امان الله خان یا به یکی از اعضای خانواده سراج سپرده میشود.» (جنرال وزیر، صص ۳۲۴-۳۲۹)

سه روز بعد از گرفتن ارگ، محمّد نادرخان به کابل آمد و هر قوماندان و سرکرده لشکر نجات را چنان در آغوش خود سخت می گرفت، مثلی که حاجی در بیت الله «حجر اسود در آغوش میگیرد». او شب چهارم بعد از گرفتن کابل را در قصر چهلستون گذشتاند. در ۲۳ میزان ۱۳۰۸ [۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹] «ما بزرگان قومی» و محمّد نادرخان از چهلستون به سلامخانه ارگ رسیدیم. در آنجا تعدادی از معاریف کابل و سرداران برای استقبال از سپه سالار محمّد نادرخان آمده بودند. یک تعداد از اعضای سفارتخانه ها هم دیده میشدند. محمّد نادرخان در بیانه کوتاه خود به حاضرین «از زحمات و تلاش های خود بیان کرد، و تمام کارنامه ها و قربانی برای نجات وطن را به نام خود و برادران خود نسبت داد... مگر از خدمات ما و تلاش های ما اندکی هم یاد نکرد... و اشاره خشک هم به اعلیحضرت غازی امان الله خان به وطن کرد.»

بدون معطلی «گرسنه گان و تشنه گان مال و مقام و افراد چاپلوس» و یک تعداد بزرگان قومی و برادر امان الله خان (سردار امین جان [خواهرزاده نادرخان])، به نادرخان بیعت کردند. مگر بزرگان و مشران وزیر، مسعودی، دورو، خدران و تئی خاموش ماندند و از این طریق به نادرخان فهماندند که آنها از این فیصله ناراض اند. جنرال وزیر یکی از مخلصان امان الله خان، بود و به مامور مومند گفت: «بخاطر امان الله خان این همه خون خود را ریختیم، اکنون هم جویهای خون را جاری میکنیم مگر کاشکی محصل استقلال کمی نزدیک می بود.» این سخن را کسی همانشب به محمّد نادرخان رسانده بود. فردای آنروز (۲۵ میزان ۱۳۰۸) [۱۷ اکتوبر ۱۹۲۹] شاه محمودخان و محمّد گل خان مومند نزد بزرگان وزیر و مسیدی آمدند تا احوال بگیرند و در ضمن خواهش نادرشاه را به آنها برساند که: «امروز شاه بطور خاص میخواهد با شما ملاقات کند.» جنرال یار محمّد خان وزیر این دعوت را پذیرفت و با شاه محمود خان او محمّد گل خان مومند یکجا به خانه سردار فتح خان رفت، جای که نادرشاه در آنجا سکونت داشت.

با داخل شده به حویلی سردار فتح محمدخان ، محمدنادرخان برای استقبال ما از خانه بیرون آمد ، البته بعد از احوال بررسی و نشستن در سالون[نادرخان خطاب به ما چنین گفت: «ملت افغانستان و من شخصا مدیون قهرمانی های شما میباشیم. در راه نجات وطن خدمات هریکی شما انشاء الله در دین و دنیا ضایع نخواهد شد...من امروز هم به همان عهد و پیمان ایستاده ام که ما و شما در جاجی بالای آن دعا کرده بودیم.»

جنرال یار محمدخان وزیري به نادرخان گفت: «سپه سالار صاحب! با نصرت الله و همت و فداکاری بزرگان قومی کابل فتح شد، شرو فساد حبیب الله [بچه سقاو] از یک بخش وطن جمع شد، مگر در قندهار و مشرقی و شمالی هنوز هم طرفداران او فعال هستند و بهانه می پالند. اکنون برای ما ضروری است تا به تعهد و پیمانی که در علیخیل جاجی بسته ایم به آن عمل کنیم. با عملی شدن همین پیمان جلو خون ریزی های بیشتر گرفته میشود. محمد نادرخان گفت: «... امروز هم من به همان پیمان و تعهد علی خیل جاجی ایستاده ام... بعد از آوردن آرامی و امنیت در وطن هر فیصله شما عزیزان ، فیصله ما برادران است... ما با اعلیحضرت امان الله خان در تماس میشویم تا به وطن خود بازگردد و این کار کمی وقت میخواهد.» (جنرال وزیري، صص ۳۳۰ - ۳۳۶)

اکنون برای من زیرکیار به ارتباط جنگهای «خپلواکی او غلواکی» چشمدیدهای سرباز شجاع و جنرال مدبر یار محمد خان وزیري در مورد رخداد های هر دو جنگ که تعیین کننده و موثر است، بیشتر اعتبار دارد، نسبت به فرضیه ها و حدس و گمانها. انگلیس ها در جنگ استقلال، محمد نادرخان را برای حصول استقلال افغانستان به پیروزی نرسانده بودند، چون او یک کارتوس هم بسوی انگلیس ها فیرنکرده بود، زیرا از قدرت نظامی انگلیس در پکتیا می ترسید. بلکه این زور و قوت مردمان وزیرستان، کندر، ژوب و گومل بود که انگلیس ها را پیهم شکست دادند و تلفات سنگینی بردشمن وارد نمودند و انگلیس ها را مجبور کردند تا هرچه زود تر پیشنهاد آتش بیس کند! مگر جنگ برده شده افغانها با نوک قلم پنچر شد! در جنگ « خپلواکی او غلواکی » جنرال یار محمد خان وزیري شخصاً شرکت داشت، و در هر دو جنگ جرگه های قومی ادامه داشتند و موضع گیریها نیز معلوم و مشخص بود. پایان

[zirakyar1234@yahoo.com](mailto:zirakyar1234@yahoo.com)